

**دکتر جواد هروی**  
استادیار گروه تاریخ  
دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد  
Heravi\_javad@yahoo.com

## **امویان و تشدید ناامنی در ولایات ایران**

### **چکیده**

کارگزاران ساسانی چون بنای بدعهدی و ستم را بر مردمان ولایات ایران گزاردند، اسباب میرایی و سقوط خویش را نیز فراهم ساختند. چنان که در تندباد هجوم اعراب مسلمان، چندان طاقتی برایشان نماند و حیات خویش به زودی از کف دادند. لیکن طلعت فجر اسلام بر ولایات ایران، به رغم حلاوت نخستین، با سخت گیری های امویان توأم گردید. پس از شهادت امام علی (ع) چون ساختار خلافت، به شالوده های خشک و بی مغز سلطنت مبدل گردید، والیانی بر اریکه زمامداری نواحی مختلف سرزمین ایران تکیه زدند که به جز مطامع و منافع فردی و قومی خود، بر هیچ مقصود دیگری نظر نداشتند. عملکرد والیان خلافت اموی در بلاد عدیده منجمله ایران، رهاوردی جز ناامنی، استبداد، ظلم و تباهی را در تاریخ این ملک و بوم رقم نزد، نژادپرستی امویان، در یک فرآیند گسترده و روزافزون، چیزی جز محرومیت از حقوق انسانی، اجتماعی و سقوط دولت اموی در پی نداشت. این همه تمهید نامبارکی بود تا عدالت، قربانی بی عدالتی و ظلمت جایگزین روشنی گردد.

مقاله حاضر تلاش دارد تا رویکردی موجز اما مستند از خلال اوراق تاریخ بر این مدخل داشته باشد.

**کلید واژه:** ایران - امویان - حقوق اجتماعی - خشونت والیان - تبعیض - تهاجر قومی - سلب امنیت.

## برخورد امویان با ایرانیان

گویا چنین تقدیر بود که ایرانیان رهیده از رقبت والیان ساسانی، با رجاء به حضور نومسلمانان، مترصد پی ریزی شالوده ای عادلانه از حکومت، فارغ از مصایب و آلام اجتماعی و به قصد کسب عدالت و امنیت همه جانبه باشند. در عصر خلفای راشدین اسلامی، ایران، مصر و شام به فتح اعراب نومسلمان درآمد و زمینه های توسعه ی گسترده آنان امکان پذیر شد. اعراب در این روزگار هنوز آلوده به قدرت، سلطنت و تعصب نژادی نشده بودند. خلیفه برای خود تشکیلاتی نداشت و تجملاتی فراهم نساخته بود. اما به تدریج طبقه ای از اشراف و نجبای اسلامی پیدا شد که در ابتدا بیش از هر جای دیگر در درون جامعه ی عرب اسباب تنش را فراهم نموده و به جنگهای داخلی مبادرت ورزیدند. پس از شهادت امام علی (ع) و با ظهور کشمکش های عدیده با مخالفان اصلاحات داخلی، به یک باره نظام سلطنت نیز در تاریخ اسلام و ایران هویدا گشت. لذا شهادت ایشان پایان عصر سادگی و بی پیرایگی اسلامی بود و عصر خلافت راشدین نیز پایان گرفت.<sup>۱</sup>

اعراب از این زمان به بعد دچار یک دگرگونی بنیادین در شالوده های فکری، سیاسی و اجتماعی شدند و نژادپرستی و تعصب مفرط قومی عرب بر هر چیز دیگر رجحان گرفت. به ویژه ملل مغلوبه ای چون ایرانیان از حقوق مسلم و انسانی خود نیز محروم شدند و امنیت و آزادی و نظم در میان ملل مغلوبه، متکی بر خواست و اراده ی امرای خلیفه اموی شد. در میان ملل مغلوبه، ایرانیان که دارای پیشینه ای دراز نای در بستر تاریخ فرهنگ و تمدن جهان بودند، از منظر قومیت فاتح عرب، محکوم و مغلوب شدند و ارزش و وجاهت آنان مبتنی بر ارزش و منزلتی گشت که اعراب متعصب بدانها می دادند. پس همانگونه که حقوق اجتماعی از کف رفت، انتظام و امنیت نیز کمرنگ و نارسا شد.

بنابراین نحوه برخورد حاکمان مسلمان، با آغاز خلافت اموی کاملاً دچار دگرگونی شد و ایرانیان شیوه های زمامداری اعراب را بر خود نمی توانستند هضم کنند. معاویه

مؤسس سلسله اموی چون بر تخت سلطنت امویان تکیه زد، بدعت های بسیاری را جایگزین سنت ها ساخت. شیوه های تازه ای از سیاست کارگزاران اموی مبتنی بر بی عدالتی و ستمگری به ویژه نسبت به اقوام غیرعرب در پیش گرفته شد. برخی از مورخان، شیوع ظلم و ستم و غوطه ور شدن امویان را در تجملات دنیوی و خوشگذرانی ها را از مظاهر عصر امویان پس از استقرار خلافت معاویه دانسته اند.<sup>۲</sup>

در واقع مهمترین نکته ای که در این میان از اهمیت بیشتر و مؤکد برخوردار است، بی عدالتی توأم با فقدان امنیت اجتماعی امویان نسبت به اقوام غیرعرب همچون ایرانیان بود. کجرویها، تبعیضات، فساد و انحرافات امویان از دین و مظاهر انسانی و اسلامی، تا به جایی رسید که بسیاری از نویسندگان بر این نکته اذعان دارند.<sup>۳</sup> یک نکته جالب در عصر امویان، امساک و خودداری آنان از بکارگیری ایرانیان بود. این برخورد ناشی از احساس برتری اعراب نسبت به ایرانیان بود. چنانکه در اوایل حکومت اموی، عربی که با البسه ایرانی ظاهر شده بود، به مجازات محکوم گردید.<sup>۴</sup> گاه این تفاخر نژادی به حدی بود که حتی در صورت عدم پرداخت خراج، گردن زده می شدند. چنانکه چند نفر از اهالی اصفهان را به سبب عدم پرداخت خراج و مالیات گردن زدند.<sup>۵</sup>

اساساً از دیدگاه معاویه، سرزمینهای فتح شده ای منجمله ایران، طعمه هایی تلقی می شدند که خلیفه اختیار کامل بر سرنوشت آنان داشت. از آن جهت از استمالت افراد و یا دلجویی مخالفان و یا تهدید و ارعاب مغلوبان سود می جست. چنانکه خراسان را جهت رضایتمندی سعیدبن عثمان (پسر خلیفه عثمان) به او داد تا مخالفت او را از میان بردارد و چنین نیز شد.<sup>۶</sup>

بنابراین ایرانیان وضعیت خود را به مراتب اسفناکتر از گذشته ی باستانی خود می دیدند. چنانکه اگر در عصر ساسانیان، حاکمان خودی نسبت به آنان ظلمی روا می داشتند، اکنون قومیت بیگانه در حق آنان ظلم روا داشت. ایرانیان اصلاً برای دستیابی به عدالت، آزادی و حقوق اجتماعی خود در بستری از امنیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مبادرت به

عدم همراهی ساسانیان و استقبال از اعراب مسلمان کرده بودند. لیکن اکنون متفاوت از مقصود خویش را مشاهده می نمودند. در این زمان در شام مرکز خلافت اموی، همان جبروتی را توأم با تبعیض در حق خود می دیدند که چیزی جز خاطرات تلخ گذشته نبود. امویان ملل مغلوبه را مردمانی پست و ذلیل می شمردند که تکلیفی جز خواری بر آنان نمی بایستی رقم می خورد. ابن خلدون در مذمت چنین اخلاقی، اعراب را مذموم برمی شمارد و این تفاخر ناصحیح را بازگشت به عصر جاهلیت و غفلت از عصر ایمان می داند.<sup>۷</sup>

اساساً ابن خلدون به رغم جانبداری از اعراب اموی، اذعان می کند که هر کجا اعراب فاتح گام نهادند، آنجا را مبدل به شوره زار بایر کردند و تمدن را از میان بردند.<sup>۸</sup> این چنین برداشتی از تاریخ ایران و اسلام را در قرن اول هجری می توان تا اندازه ی بسیاری با مصادیق بارز آن همخوان دید. این دیدگاه با برداشت برخی از محققان ایرانی نیز مطابقت دارد. چنانکه برخی عصر حاکمیت اموی را در ایران عهد بدبختی و انتظار ایرانیان دانسته اند.<sup>۹</sup>

هر چند به این قطعیت نیر نمی توان درباره تمامی خلفای اموی و عاملان آنها سخن گفت، آنگونه که در دوران دو ساله خلافت عمر بن عبدالعزیز از این قضیه کاملاً مستثنی می باشد. در عهد خلافت وی، آسایش و عدالت در شهرهای ایران سایه گستر شد. همو به حاکم خراسان چنین نوشت که هر که نماز می خواند، جزیه را از او بردار. جرّاح بن عبدالمطلب چنین کرد و جمع بسیاری به اسلام روی آوردند. سیاست خشونت آمیز والیان اموی در خراسان تنها در زمان عمر بن عبدالعزیز تعدیل شد.<sup>۱۰</sup> اگر چه پس از درگذشت عمر دوم، زمامداران بعدی تلاش بسیاری را برای جبران مافات و پرکردن کسر بودجه گذشته کردند. به این ترتیب شیوه ی جاریه عملکرد خلفای اموی و کارگزارانشان نسبت به ولایات ایرانی مبتنی بر پیاده کردن اصولی بود که بتوان از آن مالیات و خراج بیشتری کسب نمود نه اینکه امنیت بیشتری را تسرّی بخشید.

جالب اینجاست که این شیوه‌های حکومتی، نخستین رهاوردی که بدنبال داشت سلب امنیت و خدشه‌دار نمودن نظم اجتماعی بود. به عبارتی دیگر، مشی زمامداران اموی هیچگاه برطرف نمودن مشکلات اجتماعی و نارسائیهای آرام بخش نبود. بلکه در وهله اول هدف اساسی از سیاست های اینان، کنترل سیاسی و نظامی بر ولایات مختلف ایران و برداشت مالیات های مستمر و مداوم بود. مسلماً اگر چنین شیوه هایی اعمال می گردید به تدریج زمینه های ناخرسندی و نارضایتی مردم را نیز سبب ساز می شد. لیکن امویان هیچگاه به دنبال نتایج اعمال و کردار خویش نبودند. به همین دلیل نیز بود که پیامد عصر کوتاه امویان چیزی جز سختی و بدبختی و انتظار به قدرت نشستن دولتی دیگر نبود.

مثلاً هنگامیکه «قتیبه بن مسلم باهلی» در سال ۹۴ هجری، مسجد جامعی بر بتخانه شهر بخارا بنیان نهاد، به مردم فرمان داد تا هر آدینه در آن نماز بخوانند. لذا هر کسی که در آدینه بدان جمع گردد دو درهم دهند. پس درویشان و مستمندان بدان رغبت نمودند، لیکن توانگران از آن سرباز زدند. حتی در همانجا نیز اهل بخارا برای نخستین بار در نماز قرآن به پارسی خواندند، زیرا که عربی نمی دانستند.<sup>۱۱</sup>

چون قتیبه از سوی حجاج بن یوسف به ولایت داری خراسان منصوب شد، در سال ۸۶ هجری بدین ناحیه آمد و آغاز جور و ستم و پیمان شکنی را گذاشت. تعدی به صاحبان ادیان و خرابی معابد و سوختن آثار اینان و اجبار مردم به قبول اسلام از جمله عملکردهای وی بوده است. ابوریحان بیرونی در توصیف کارهای این والی در خوارزم اذعان می دارد که او، نویسندگان و هیربدان خوارزم را از دم تیغ شمشیر گذرانید و آنچه مکتوبات از کتاب و دفتر داشتند همه را طعمه ی آتش کرد و از آن موقع خوارزمیان اُمی و بیسواد ماندند.<sup>۱۲</sup>

پیرامون رفتار او با مردم بخارا آورده اند که چون این مردمان سه بار اسلام را ارتداد ورزیدند برای نوبت چهارم که به زور وارد بخارا گردید بسیاری را کشت و مابقی را اسیر کرد.<sup>۱۳</sup>

همو چون عاملش بر شهر بیکند که به دنبال قصد تعدی و تجاوز به نوامیس مردم، مورد جراحی واقع گردید، فرمان غارت و کشتار شهر بیکند را اعلام کرد.<sup>۱۴</sup> تعداد این اسیران به حدی بود که شهر را خالی از سکنه نموده بود. بدین ترتیب شیوه‌ای از اجحاف و ستم را که در عملکرد کارگزاران اموی از همان ابتدای خلافت ملاحظه می‌کنیم در روزگار پایان قرن اول هجری به اوج خود می‌رسد. زیرا در عصر خلافت علی (ع) نیز چون اخباری رسید که گروهی از یاران معاویه به بلادی از غرب ایران تجاوز نموده‌اند و به تجاوز و غارت شهر انبار پرداخته‌اند، بدانها پرخاش نمود. خاصه آنکه در سخن ایشان تعدی به زن غیرمسلمان و اینکه از پایش خلخال و از گردنش گردنبند را درآورده‌اند، رفته بود. ایشان به صراحت اعلام می‌دارد که اگر کسی از اندوه این حادثه بمیرد نه تنها در نظر من قابل سرزنش نیست بلکه سزاوار نیز هست.<sup>۱۵</sup>

### رویکرد امویان در خراسان

مجاورت مهاجران عرب با ایرانیان، خاصه در ولایاتی چون خراسان و سیستان، اسباب بی‌نظمی و ناامنی هر چه بیشتر را نیز فراهم می‌نمود.<sup>۱۶</sup> بر همین اساس نیز بود که چنین حاکمیتی به تدریج زمینه‌های ناامنی و سلب امنیت هر چه بیشتر را فراهم می‌ساخت. در حوادث سال ۳۰ هجری نیز آمده است که عبدالله... بن عامر والی بصره چون شنید که مردم اصطخر عهد شکسته‌اند و عامل او را کشته‌اند، سوگند خورد که چندان از مردم این ولایت بکشد که از آن خون جاری شود. پس چون مجدداً شهر اصطخر را فتح کرد، حصار آن را فرو گرفت و بست تا خون مردم را مباح گردانید. چندانکه می‌کشتند خون به راه نمی‌افتاد. لذا آب گرم بر خون ریختند تا آب جریان یافت. عدد کشتگان این واقعه را فزون بر چهل هزار نفر روایت کرده‌اند.<sup>۱۷</sup>

همین واقعه را نسبت به «یزیدبن مهلب» در طبرستان و گرگان نیز ذکر نموده‌اند. وی چون از جنگ با مخالفان برگشت و به گرگان رسید سوگند خورده بود که آسیاب به

خون مخالفان بچرخاند. پس چون به گرگان دست یافت، بسیاری از مردمان اعم از رؤسا و اتباع و مرزبانان ایشان را دستگیر و مجتمع ساخت و همه را فرمان داد تا گردن زدند. لیکن خون جاری نمی شد. تا اینکه به وی گفتند آب در جوی خون بندد. چنین کردند تا آب به آسیاب روان گردید و توانستند آرد تهیه کنند و یزیدبن مهلب از آن آرد نان تهیه و بخورد تا قسم وی راست درآمد.<sup>۱۸</sup>

در چنین فضایی که حاکمان اموی با چنین شدت عملی نسبت به مردمانی که فقط در دین و پذیرش آن اکراه می ورزند چنین برخوردی دیده می شود، مسلماً نمی توان نشانه ای از آرامش و امنیت همگانی را سایه گستر دید. لذا عصر کسانی چون حجاج بن یوسف که بیست سال به طول انجامید را مملو از سکوت و وحشت می دانند که وی تشنه خون بوده و در کشتن مخالفان مبالغه بسیار انجام می دهد.<sup>۱۹</sup>

مظالم کارگزارانی چون حجاج نیز آشوب های عظیمی را پدید آورد. قیام «عبدالرحمن بن اشعث» در سال ۸۱ هجری در سیستان نمونه چنین مخالفتی است. وی که بر ضد بیداد و ستم حجاج شورید، مدعی آن بود که حجاج خونهای بسیاری را ریخته و ظلمهای بسیاری انجام داده است. همین قضیه اسباب درگیریها و مجادلات بسیاری را که منجر به ناامنی و تشنج در منطقه سیستان شد، سبب ساز گردید.<sup>۲۰</sup> در همین زمینه چون به حجاج نوشتند که اسلام آوردن اهل ذمه، اسباب تقلیل خراج و مالیات را فراهم ساخته است، لذا در پاسخ به تمامی والیان خود نوشت که تمام افرادی که از دیهی آمده اند از شهرها بیرون کنند. آورده اند که این مردمان از شهرها خارج می شدند و می گریستند و با فریاد وامحمدا نمی دانستند به کدامین سو بروند.<sup>۲۱</sup>

این شیوه ی فرمانروایی بر بلاد مفتوحه ای چون ایران که با نگرشی متعصبانه نیز همراه بود، نمی توانست موجب آرامش و راحتی مردمان نیز بوده باشد. بنابراین چنین نظامی، به دنبال اجرا و پیاده نمودن نظمی خواهد بود که بتواند مقاصد و اهداف عالی او را تأمین سازد. بنابراین چنین شیوه های سیاسی و اجتماعی نشان از ناتوانی خلفاء در بلاد

دوردستی چون ولایات ایرانی عدم نظارت و کنترل ناصحیح بر آنها داشت. در حالی که در عصر عثمان، حتی می بینیم که در قبال حاکم مرو که مبادرت به کشتار گروهی نموده بود او را مؤاخذه می نماید.<sup>۲۲</sup>

پس از نیمه قرن اول هجری و با تثبیت نظام دولت اموی، سیستم ظالمانه خصوصاً در قبال اقوام غیرعرب تشدید می شود. به نحوی که در اواخر قرن اول این شیوه کاملاً غیرعادلانه و حتی ظالمانه و غیرقابل قبول می نماید. رویداد فتح بخارا از سوی «عبید... بن زیاد» نمونه‌ای از این ستم می باشد، که چون خاتون بخارا با سپاه اعراب به جنگ پرداخت، پس مجبور به تن در دادن به مصالحه ای سنگین شد. عبید... فرمان داد تا حتی درختان را می کنند و دیها را خراب می کردند و اموال بسیاری را به غنیمت گرفتند. در این ماجرا حدود چهارهزار تن را نیز به اسارت خود درآورد تا به مصالحه و قبول آن تن در داد.<sup>۲۳</sup>

شهر بخارا از جمله بلادی است که دچار وحشت، ویرانی، غارت و کشتار بسیاری در طی دوران اموی گردید که در نوع خود بی مثال و مانند است. آنگونه که از حوادث این شهر در عهد اسدبن عبدا... القسری آورده اند مردی در این شهر دعوی ایمانی تازه می کرد به دین اسلام. حاکم بخارا چون دعوت او را منافی با منافع خویش دید، طی نامه ای به اسدبن عبدا... او را فردی یاغی و گردنکش معرفی نموده و تقاضای یاری کرد. پس نیروهای حاکم خراسان به کمک او آمدند. حاکم بخارا با کمک چنین نیروهایی بر سر و جان گروندگان به آن مرد پرداختند و در حالی که وامحمدا می گفتند و شهادت بر زبان جاری ساخته بودند، چهارصد تن از اینان را گردن زدند و به دار کشیدند و بسیاری دیگر از این گروندگان را به اسارت درآوردند.<sup>۲۴</sup> در چنین احوالی مسلماً پیاده کردن امنیت و نظم کاری بس دشوار به نظر می رسد. مضافاً که زمامداران اموی نیز هیچ حرمت و جاهتی برای ایرانیان تازه مسلمان قایل نبوده اند. بنابراین سخن از امنیت توده های اجتماعی و استقرار نظم توسط زمامداران عرب در ایران که متکی بر تعصبات قومی و نژادی خویش اند کاری عبث و بیهوده به نظر خواهد رسید.



یکی از نمونه های مجسم شیوه های جابرا نه که خط مشی او اساساً با هر نظم و قاعده ای مطابقت نمی نمود، «وکیع بن ابی سود» است که پس از قتیبه بن مسلم به زمامداری خراسان دست یافت. رفتار وکیع کاملاً بدوی و خشک بود. وی در خطبه ای به مردم خراسان چنین گفت که به خدا می کشم و به دار می زنم.<sup>۲۵</sup>

وکیع قانونهای شرعی و عرفی را برهم زد و حکومت فردی را که نتیجه اش تجاوز و تعدی است جایگزین قانون ساخت. وی در روزهای نخستین حکومتش، مردی را که متهم به شرابخواری شده بود اعدام کرد. به او گفتند: جزای شرابخواری تازیانه است نه اعدام. جواب داد که من با تازیانه مجازات نمی کنم بلکه با شمشیر مجازات می کنم.<sup>۲۶</sup>

یکی دیگر از والیان اموی در خراسان «امیه بن عبدالمطلب» از نزدیکان «عبدالملک بن مروان» اموی است. چون به حکومت خراسان دست یافت شروع به ریخت و پاش و حیف و میلهای بسیار کرد و به طعنه، به خلیفه اموی تذکار داد که تمام عواید و درآمد این ولایت برای خرج مطیخ من هم کفایت نمی کند. وی به مردم بسیار تنگ می گرفت.<sup>۲۷</sup>

بنابراین در هنگامی که خلیفه ای چون عبدالملک اموی، طی فرمانی دستور می دهد تا از تمام ایرانیان نومسلمان جزیه دریافت کنند،<sup>۲۸</sup> دیگر نباید از کارگزاران این خلفا بیش از این انتظار داشت. بنابراین هدف اساسی چنین کارگزارانی بیش از اینکه انتظام امور و پیاده کردن مصالح اجتماع اسلامی و مردم باشد، منافع شخصی و قبیله ای خویش بود. به عنوان مثال هنگامی که عمر بن عبدالعزیز، «یزید بن مهلب» را از حکومت خراسان عزل کرد، پس از چندی او را در بصره یافتند و نزد عمر بردند. عمر به او گفت که من نامه ای از تو به سلیمان دیدم که در آن نوشته بودی که نزد تو بیست میلیون فراهم آمده است. پس آن مال کجاست؟<sup>۲۹</sup>

تمام تلاشهای زمامداران عرب در ایران متوجه حفظ منافع خلافت و کارگزاران عرب آن بوده است. بنابراین نباید تصور شود که اینان تمایل شدیدی به نشر دین اسلام داشته اند. قطعاً اگر هدف آنها رونق اسلام بود نه غارت و چپاول توده های تازه مسلمان

ایرانی، با برداشتن خراج و کاهش سقف مالیات و برداشتن جزیه از نومسلمانان، وسیله و موجبات این پیشرفت را فراهم می ساختند. لذا دعوت مردم غیرمسلمان از سوی این ناشران منفعت جوی اسلام، به هدف دستیابی به مقاصد از پیش تعیین شده که همان اقتدار سیاسی و اقتصادی خلافت بود انجام می پذیرفته است.

رفتار حاکمانی چون «ربیع بن زیاد بن انس» والی سیستان در عهد «عبدالله بن عامر» که دعوت به نشر اسلام و دین پیامبر (ص) می کرد در همین راستاست. وی چون به محاصره شهر زرنج پرداخت، مرزبان زرنج کسی پیش او فرستاد تا مصالحه کند. ربیع گفت تا یکی از اجساد کشتگان را بیاورند و بر زمین نهادند و خود بر آن بنشست و بر جسد دیگری تکیه زد و یارانش را نیز بر اجساد کشتگان دیگر همچنان بنشانید و تکیه داد. این منظره را چون مرزبان بشنید دچار هراس بسیار شد و سریعاً تن به مصالحه داد. زیرا که از این حادثه چندان وحشت کرده بود گویی که دیوان را دیده است.<sup>۳۰</sup>

دقت در چنین روندی از سوی والیان اموی نشان می دهد که نشر اسلام از طریق چنین عواملی، قاعدتاً تنها بر سطحی زودگذر سیر می کرد و از هیچ زیربنا و عمقی برخوردار نمی باشد. لذا اگر هم این حاکمان، به اداره حکومت نیز پردازند نتیجه ای جز عواید شخصی و منافع فردی عرب را دنبال نمی کنند. همچنانکه چون «عبدالرحمن بن زیاد» به حکومت خراسان از سوی معاویه در سال ۵۶ هجری روانه شد، توانست اموال بسیاری را گرد آورد. لذا پس از چندی چون بازگشت، گفته بود که به اندازه ای مال با خود آورده ام که صد سال مرا به قرار روزی هزار درهم بس است.<sup>۳۱</sup>

به رغم همه ی این برخوردها و نحوه عملکرد زمامداران عرب اموی در ایران، متأسفانه روند مخالفت و ناخشنودی نسبت به اینگونه نحوه عمل جابراکه روز بروز شدت می گرفت. قضایا به حدی تشدید یافت که با وجود تلاشهای امیرانی چون «نصر بن سیار» در آبادی وضع ولایت خراسان و تعقیب صلح و آرامش، ثمری حاصل نگردید و وی توفیق نیافت.<sup>۳۲</sup>

نحوه حکومت والیان اموی سبب گردید تا دعوت عباسیان علیه حاکمیت امویان روز بروز از نواحی و ولایات مختلف گسترش یابد و نهایتاً به انقلاب عباسیان و اضمحلال دولت امویان منجر گردید. عاملان اساسی چنین فروپاشی و مخالفتی، ناراضیانی چون توده های ایرانی و رهبران مخالف بودند.

بنابراین اوضاع اجتماعی مردم ولایات ایران همچون ولایت خراسان در آغاز قرن دوم هجری کاملاً مهیای براندازی سلطه امویان و تأسیس خاندان تازه ای از آل محمد (ص) بود. «محمدبن علی» امام عباسی، به داعیان خود سفارش می کرد تا به خراسان و شرق ایران روی آورند، زیرا هر روز بر تعداد مخالفان اموی در این ناحیه افزوده می گردد. همو در تصویر این مردم و استقبال از امواج مساعد عباسی ابراز می کند که این مردم استوار، چالاک، فسادناپذیر، روین تن و ... می باشند.<sup>۳۳</sup>

تداوم شورش و آشوب داخلی در ولایات ایران، با آغاز خلافت عباسیان همچنان صورت می پذیرفت. عباسیان نیز اگر چه به سرپنجه اقتدار و توانایی ایرانیان به قدرت دست یافتند اما هیچگاه در صدد بهبود اوضاع و گسترش نظم و امنیت و عدالت و آرامش نبودند. این خاندان با دست یازیدن به تجملات و شوکت شاهی به تدریج روند مقتدرانه ای که در آن عناصر غیرعربی مجدداً تقبیح و مورد هتک حرمت واقع می شدند را در پیش گرفتند.

ابومسلم خراسانی رهبر مخالفان ضد اموی که نقش مهمی را در براندازی خلافت شام ایفا نمود خود در مقوله ی نخستین قربانیان دستگاه خلافت نوپای عباسی درآمد. به تبع اقدامات ابومسلم خراسانی، یک رشته اعتراضات سیاسی، نظامی، دینی، در نواحی خاصه شرقی قلمرو اسلامی سر برافراشت که تبعات ناامنی و بی نظمی آن بسیار بیشتر از گذشته دیده می شد.<sup>۳۴</sup> شیوه ی اداره ولایات ایرانی در عهد عباسیان نیز همچون گذشته مبتنی بر ستم و اجحاف بر توده های مردم قرار گرفت، به حدی که آرام آرام از گوشه و کنار ولایات ایران نغمه های مخالف و حرکت های معترضانه پای گرفت. ناحیه طبرستان در

شمال ایران که در عهد منصور عباسی به قلمرو عباسیان و سرزمینهای اسلامی افزوده شده بود، پس از چندی شاهد جنبش‌ها و ناآرامی‌های فراگیر شد. در حوالی سالهای ۱۶۰ هجری این ناامنی به حدی رسید که مردم ناحیه‌ای از طبرستان به نام «اومیدوار کوه»، از ظلم و تعدی کارگزاران خلیفه، به خدمت «ونداد هرمز» از بزرگان صاحب نفوذ منطقه شکایت بردند و به او وعده دادند که اگر زعامت رهبری ایشان را بپذیرد، با وی همراهی کنند و بر خلاف عامل خلیفه در منطقه بپاخیزند و بدین طریق از ستم و آزار اعراب‌رهایی یابند. او هم به قدرتی که نیاکانش داشته‌اند بازگردد. پس ونداد هرمز هم روزی را جهت شورش مشخص نمود و در آن روز همه مردم طبرستان بر اعراب شوریدند و تمامی کارگزاران خلیفه و حتی گرایندگان به اسلام را کشتار کردند. این شورش به صورتهای متنوع روایت شده است.<sup>۳۵</sup>

بدین ترتیب نه تنها قرن اول هجری را ولایات ایرانی در بستری از ناآرامی و ناامنی سپری کردند، بلکه با اعتراض بر دستگاه اموی و ساقط کردن آن، باز هم امید به دستیابی به امنیت و عدالت در ولایات ایران به نومی‌د کشیده شد. ایرانیان که تلاش داشتند با همراهی با خاندان آل عباس، به حقوق از دست رفته خود بازرسند، مجدداً در همان وضعیت نابسامان سیاسی، نظامی و اقتصادی گذشته قرار گرفتند. قاعدتاً چنین فرآیندی هیچ نتیجه‌ای جز فرورفتن در لهیب هرج و مرج نداشت. ولایات ایران دوباره دستخوش ناآرامی‌ها و بروز اغتشاشات عدیده از هر سوی می‌شدند.

مدعیان عدالت خواهی از هر سوی سربر می‌آوردند و با همراه ساختن توده‌های مردم که نظم و امنیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را می‌جستند، آنها را مستمسک خواسته‌های خویش می‌نمودند.<sup>۳۶</sup> به گفته برخی از محققان:

«عامل برجسته در کامیابی جنبش عباسیان، همانا پشتیبانی روستائیان و مردم فرودست خراسان بود از آن، که به دست داعیانی برانگیخته می‌شد که از شور مذهبی و پیوندهای اعتقادات دینی اجتماعی ویژه‌ی غلات و

گروه های وابسته بدان بهره گیری ناروا می کردند. با آنکه در میان اعتقادات اجتماعی و سیاسی انقلابیون بعضی نکات مشترک و همانند وجود داشت، ولی همواره کمابیش کشاکشی میان انبوه مردم ناخشنود و اصلاح طلبان سیاسی که نسبتاً محافظه کار و توانگر بودند وجود داشت. این دو جناح اندک اندک از هم دور شدند و با قتل ابومسلم دامنه این اختلاف کشیده تر شد. چه در میان هواخواهان و چه با حکومت مرکزی.<sup>۳۷</sup>

اگر چه حتی بروز این ناآرامی ها، پیش از قتل ابومسلم نیز امکان پذیر گردید و بسیاری از مردم که امید به خلاصی از رنج مروانیان داشتند به رنج و ستم آل عباس گرفتار آمدند و به زودی اعلام انزجار و ناخرسندی کردند. بنابراین ابومسلم خراسانی مجبور به رفع غائله این شورشها در نقاط مختلف گردید.<sup>۳۸</sup>

### نتیجه

رهاورد حاکمیت کارگزاران اموی در ولایات ایران، جز تلخی ایام و از دست دادن حقوق حقه انسانی و اسلامی و جریحه دار شدن غرور ایرانیان چیزی به همراه نداشت. جامعه ایرانی با رجاء واثق به برپایی حکومتی آرمانی، پذیرای سلطه امویان شد. لیکن هنوز هم بر این درایت و تمیز وقوف نیافت که می توان میان قومیت عربی و حقیقت اسلام تفاوت نهاد. چنانکه باز هم دستخوش خدعه دیگری از سلاله عشوه گران طنناز عباسی شد تا چند صباحی دیگر، سایه شوم ناامنی و بی عدالتی را بر بلاد و ولایات ایران پذیرا گردد. اما این مقصود چندان دیر نیاید تا ایرانیان اظهار وجود نمایند، و با تیکه بر چنین تجربیات تلخی، تمهیدات مناسب برای تشکیل حکومت های مستقل ایرانی را فراهم سازند.

### بی‌نوشت‌ها

- ۱- حسین، طه: آئینه اسلام، ص ۱۹۴ و ۲۱۷/ لمبتون: مالک و زارع در ایران، ص ۶۱ و ۷۵/ نگارنده: امام علی (ع) و ایران، ص ۴۵/ زرین کوب: بامداد اسلام، ص ۱۱۴/ ممتحن: تاریخ سیاسی اسلام در عصر امویان، ص ۲.
- ۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲/ مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۶۹/ ابن طقطقی: تاریخ فخری، ص ۸۵/ حتی، فیلیپ خلیل: تاریخ عرب، ص ۲۵۶/ ممتحن: تاریخ سیاسی اسلام در عصر امویان، ص ۱۱-۴.
- ۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۳/ تاریخ عرب، ص ۲۹۲/ تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۳۵۲/ بطروشفسکی: اسلام در ایران، ص ۵۴.
- ۴- اشپولر: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۲، ص ۳-۴۲.
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۳۶.
- ۶- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۸۶۹/ یعقوبی: البلدان، ص ۶۰/ مقدسی: آفرینش و تاریخ، ج ۶-۴، ص ۸۹۹/ ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۵، ص ۲۱۴۸.
- ۷- ابن خلدون، عبدالرحمن: مقدمه، ج ۱، ص ۴۱۲.
- ۸- همان کتاب، ص ۲۸۸.
- ۹- صدیقی، غلامحسین: جنبش‌های دینی ایرانی، ص ۶۴/ زرین کوب (و دیگران): تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص ۳۵/ محمدی اشتهدادی: ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، ص ۲۰۲/ زرین کوب: بامداد اسلام، ص ۱۱۷/ ممتحن: نهضت شعوبیه، ص ۱۴۵.
- ۱۰- یعقوبی: البلدان، ص ۶۳/ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۵۸/ ابن اثیر: تاریخ کامل، ج ۷، ص ۲۸۷۵.
- ۱۱- نرشخی، ابوبکر: تاریخ بخارا، ص ۶۷.
- ۱۲- بیرونی، ابوریحان: آثارالباقیه، ص ۷۵/ همچنین ن. ک. به: تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۵۲/ ابن اثیر: تاریخ کامل، ج ۶، ص ۲۷۹۹.

- ۱۳- نرشخی: تاریخ بخارا، ص ۶۶-۶۵ / دینوری: اخبار الطوال، ص ۳۷۰ / تاریخ طبری، ج ۹، ص ۸-۳۸۲۲ مقدسی: آفرینش و تاریخ، ج ۶-۴، ص ۹۲۳ / ابن اثیر: تاریخ کامل، ج ۶، ص ۲۷۷۲.
- ۱۴- بلاذری: فتوح البلدان، ص ۵۸۵ / یعقوبی: البلدان، ص ۵۷ / اسحاق منجم: آکام المرجان، ص ۸۸ / نرشخی: تاریخ بخارا، ص ۲-۶۱ / تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۱۰ / مقدسی: آفرینش و تاریخ، ج ۶-۴، ص ۹۲۳ / ابن اثیر: تاریخ کامل، ج ۶، ص ۲۷۵۳.
- ۱۵- دینوری: اخبار الطوال، ص ۲۵۸ / نهج البلاغه، خطبه ۲۸، ص ۲۸-۲۷.
- ۱۶- عبدالحسین زرین کوب: تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۳۷۱.
- ۱۷- ابن بلخی: فارسنامه، ص ۱۱۷-۱۱۶.
- ۱۸- ابن اسفندیار: تاریخ طبرستان، ص ۱۶۴ / تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۳۲ / مقدسی: آفرینش و تاریخ، ج ۶-۴، ص ۹۲۶ / ابن اثیر: تاریخ کامل، ج ۷، ص ۲۸۵۴.
- ۱۹- زرین کوب: تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۳۵۹ / طقوش: دولت امویان، ص ۹۲ / هاوتینگ: امویان، ص ۸۷-۸۱.
- ۲۰- تاریخ سیستان، ص ۱۱۸ / مسعودی: مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۳۵ / مسعودی: التنبیه و الاشراف، ص ۲۹۴ / دینوری: اخبار الطوال، ص ۳۶۰ / مقدسی: آفرینش و تاریخ، ج ۶-۴، ص ۹۲۱ / ممتحن: تاریخ سیاسی اسلام در عصر امویان، ص ۱۵۱ / باسورث: تاریخ سیستان، ص ۱۱۵.
- ۲۱- لمبتون: مالک و زارع در ایران، ص ۷۳ / صدیقی: جنبش های دینی ایرانی، ص ۴۶.
- ۲۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۳.
- ۲۳- نرشخی: تاریخ بخارا، ص ۵۲-۵۳ / یعقوبی: البلدان، ص ۶۰ / تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۸۶۰ / ابن اثیر: تاریخ کامل، ج ۵، ص ۲۱۳۳.
- ۲۴- نرشخی: تاریخ بخارا، ص ۸۳-۸۲.
- ۲۵- بلاذری: فتوح البلدان، ص ۵۹۲ / همچنین: تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۲۰.

- ۲۶- مهدی الخطیب: حکومت بنی امیه در خراسان. ص ۳۰-۳۱.
- ۲۷- تاریخ مردم ایران: ج ۲، ص ۳۶/ صدیقی: جنبش های دینی ایرانی، ص ۴۶.
- ۲۸- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۹/ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۶۶.
- ۲۹- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۲/ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۵۶/ ابن اثیر: تاریخ کامل، ج ۷، ص ۲۸۷۳/ اشپولر: جهان اسلام، ص ۸۲.
- ۳۰- بلاذری: فتوح البلدان، ص ۵۴۹/ تاریخ سیستان، ص ۸۰/ ابن اثیر: تاریخ کامل، ج ۴، ص ۱۶۶۱.
- ۳۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱/ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۸۸۰.
- ۳۲- صدیقی: جنبش های دینی ایرانی، ص ۶۱-۶۰.
- ۳۳- مقدسی: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ج ۲، ص ۴۲۷/ تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۴۲۲۳.
- ۳۴- دنیل، التون: تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان، ص ۲۲/ پطروشفسکی: اسلام در ایران، ص ۶۸/ علایی: ابومسلم از واقعیت تا افسانه، ص ۵۰/ یوسفی: ابومسلم سردار خراسان، ص ۵۹.
- ۳۵- دینوری: اخبار الطوال، ص ۴۲۷/ تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۱۱۱/ اسحاق منجم: آکام المرجان، ص ۷۱/ صدیقی: جنبش های سیاسی - دینی، ص ۸۰.
- ۳۶- دنیل: تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان، ص ۱۳۶/ زرین کوب (ودیگران): تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ص ۴۹.
- ۳۷- دنیل: تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان، ص ۱۳۵.
- ۳۸- ترشخی: تاریخ بخارا، ص ۸۶/ حمزه اصفهانی: تاریخ پیامبران و شاهان، ص ۱۹۹/ دینوری: اخبار الطوال، ص ۴۰۵/ تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۴۵۶۰/ یعقوبی: البلدان، ص ۶۵/ مقدسی: آفرینش و تاریخ، ج ۶-۴، ص ۹۴۲/ تاریخ سیستان، ص ۱۳۴/ ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۷، ص ۳۲۴۱.



## منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عزالدین: تاریخ کامل، ترجمه سید محمدحسین روحانی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۶، ج ۴-۵-۶-۷.
- ابن اسفندیار: تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال، تهران، پدیده خاور، ۱۳۶۶.
- ابن بلخی: فارسنامه، به اهتمام گای لسترنج - نیکلسون، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ابن خلدون، عبدالرحمن: مقدمه، ترجمه محمدپروین گنابادی، ج ۷، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
- ابن طقطقی، محمدبن علی بن طباطبا: تاریخ فخری، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، ج ۳، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- اسحاق بن حسین منجم: آکام المرجان، ترجمه محمدآصف فکرت، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰.
- اشپولر، برتولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم میراحمدی، ج ۲، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ج ۲.
- اشپولر، برتولد: جهان اسلام، ترجمه قمر آریان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴.
- باسورث، ادموند کلیفورد: تاریخ سیستان از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- بلاذری، احمدبن یحیی: فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران، نقره، ۱۳۶۷.
- بیرونی، ابوریحان: آثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، ج ۳، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- بطروشفسکی، ا. پ: اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، ج ۷، تهران، پیام، ۱۳۶۳.
- حتی، فیلیپ خلیل: تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶.
- حسین، طه: آئینه اسلام، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ج ۴، تهران، شرکت انتشار، ۱۳۴۶.

حمزه اصفهانی: تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء)، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۷.

دنیل، التون: تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.

دینوری، ابوحنیفه احمد: اخبار الطوال، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، ج ۳، تهران، نی، ۱۳۶۸.

زرین کوب، عبدالحسین: بامداد اسلام، ج ۵، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲.

زرین کوب، عبدالحسین (و دیگران): تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳.

زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ ایران بعد از اسلام، ج ۴، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳.

زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، ج ۴، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳، ج ۲.

سید رضی (گردآورنده): نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸.

صدیقی، غلامحسین: جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری، تهران، پازنگ، ۱۳۷۲.

طبری، محمدبن جریر: تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۳، تهران، اساطیر، ۱۳۶۹، ج ۷-۸-۹-۱۰.

طغوش، محمدسهیل: دولت امویان، ترجمه حجت‌آ... جودکی، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.

علایی حسینی، مهدی: ابو مسلم از واقعیت تا افسانه، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.

گمنام: تاریخ سیستان، به تصحیح محمدتقی بهار، به همت محمد رضانی، ج ۲، تهران، کاله خاور، ۱۳۶۶.

- لمبتون، آ: مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
- محمدی اشتهاردی، محمد: ایرانیان مسلمان در صدر اسلام، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱.
- مسعودی، علی بن حسین: التنبیه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- مسعودی، علی بن حسین: مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۴، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- مقدسی، مطهرین طاهر: آفرینش و تاریخ، به کوشش و ترجمه دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاہ، ۱۳۷۲، ج ۶-۴.
- مقدسی، ابوعبدا...: احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی، تهران، مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
- ممتحن، حسینعلی: تاریخ سیاسی اسلام در عصر امویان، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۱.
- ممتحن، حسینعلی: نهضت شعوبیه، ج ۲، تهران، باورداران، ۱۳۶۸.
- مهدی الخطیب، عبدا...: حکومت بنی امیه در خراسان، ترجمه باقر موسوی، تهران، توکا، ۱۳۵۷.
- نرشخی، ابوبکر: تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر قبادی، تخلص محمدبن زفر بن محمد، تصحیح مدرس رضوی، تهران، توس، ۱۳۶۳.
- هاوتینگ، جرالذ: امویان (نخستین دودمان حکومتگر در اسلام)، ترجمه عیسی عبدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶.
- هروی، جواد (نگارنده): امام علی و ایران، مشهد، پژوهش توس (با همکاری دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد)، ۱۳۸۲.

یعقوبی، احمد (ابن واضح): البلدان، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ج ۴، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.

یعقوبی، احمد (ابن واضح): تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ج ۳، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.

یوسفی، غلامحسین: ابومسلم سردار خراسان، ج ۳، تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۶۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی